

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

سید موسی عثمان هستی

۱۸ می ۲۰۱۱



مارک توین افغانی

یک طنز دفاعی از مارک توین افغان

دیوانه بگریز که مستانه آمد

۱۲

با عرض سلام خدمت و یراستاران و خوانندگان گرامی پورتال و تمام دوستانی که لطف نموده طی این مدت بارها از روی ذره نوازی خواستار ادامه مطلب گردیده اند باید بنویسم:
من هم دلم می خواهد تا هر روز مطلبی در آن مورد بنویسم، مگر از یک طرف مشغولیت های فکری دیگر و از سوئی موش مردگی که باقی و در مجموع تمام سایت گفتمان از رسول و اسپننا گرفته تا تا مداحان تره کی ، تو اب بچه های های جدید و قدیم، پیش گرفته اند، مرا گاهی به این فکر می اندازد که تا چه زمان باید باز هم این سگ

مرده را لگد بزیم. البته این بدان معنا نیست که دیگر این سلسله ادامه نخواهد یافت، بلکه خوانندگان عزیز می توانند مطمئن باشند تا جسد گندیده این سگ مرده را به خاک نسپرده ام، آنها را رها نمی کنم؛ مگر نمی توانم قول دهم که به مانند روز های نخست وقتم را بیشتر به این سگان امپریالیزم اختصاص خواهم داد.

طبق معمول اول می پردازم به مسایل مهمی که در مدت وقفه بین قسمت قبلی (سوم می) و این بخش نوشته به وجود آمده و بعداً می روم به دنبال "شوربای دموکراسی":

دوستانی که به مانند من به مرض بی درمان سایت پالیدن دچار شده اند حتماً متوجه شده اند که "باقی سمندر" بعد از مدتها دو و دشنام دادن با اسم اصلی و اسم مستعار علیه به گفته خودش تمام "ایزم ها" و من جمله اهانت و تحقیر اندیشه پرولتاریا در "فریاد امپریالیزم" و حدود ده سال خدمت مستقیم به دشمنان پرولتاریای افغانستان و پرولتاریای بین المللی یعنی اشغالگران امریکائی و شرکاء، امسال بار دیگر فیلس یاد هندوستان نموده، با نوشتن چرند نامه ای، به جای یاددهانی از روز کارگر، به مانند آن که نزد مسلمانان لیس زدن سگ چیزی را مردار و نجس می سازد، با یاد آوری از چنان روز با عظمتی خوست آن روز را نیز نجس و مردار بسازد. مگر این سگ دیده درای امپریالیزم این نکته را نمی داند همان طوریکه به اعتقاد مردم، لیس زدن سگ دریا را مردار نمی سازد، یاد آوری وی نیز از اهمیت آن روز به هیچ وجه کم نمی کند. فقط سوالی که در ذهن می ماند ضرورت تشبث به چنین دیده درائی و بی شرمی را دانستن است.

ضرورتی که باید خودش توضیح دهد، زیرا در شرایطی که این نوکر امپریالیزم، ده سال با دشمنان طبقه کارگر همکاری علنی و مستقیم داشته، چه شد که باز هم به چنین بازی هائی آغاز نموده است.

نکته دوم که باز هم مانند نکته اولی در پیوند با باقی سمندر و به دیده درائی هایش ارتباط می گیرد، تشبثات فعلی این انسان شرافت باخته به منظور جمع و جذب عده ای از روشنفکران در شهر هامبورگ و یکی دو شهر دیگر المان است.

زیرا تا جائی که دوستان از المان نوشته اند گویا باقی سمندر باز هم شروع کرده که از طریق کار و فعالیت برای انجمن ها و اتحادیه های هنری و ادبی، برای خودش دم و دستگاهی فراهم سازد، به این ارتباط می تواند چند سوال مطرح گردد:

اول آن که آیا این اقدام باقی سمندر را باید به مثابه ندامت و احیاناً بریدن از خط کار "کته بازی" های دیروز که به وسیله اسپنتا، رسول رحیم و نجیب روشن نظریه پردازی شده در عمل سگان مثل باقی را نیز به دنبال خود کشید بدانیم و یا این حرکت نیز قسمتی از یک بازی جدیدی است که "کته بازی" مجدداً به راه انداخته اند و باقی سمندر مثل همیشه در این میدان بوزینه وار "اکت خمیر کردن" را می نماید.

هرگاه باقی سمندر واقعاً خواسته باشد با گذشته اش نقادانه برخورد نماید در قدم اول باید این شرافت را پیدا نماید که با صداقت کامل گذشته نکبت بارش را برای همه باز گو کند و وقتی همه چیز را - نه این که بعضی چیز ها را زیر بزند- بدون پرده پوشی به میدان انداخت شاید بتوان در آن حالت عطف توجهی به کارهایش از طرف انسان های شریف صورت بگیرد در غیر آن می توان تمام آنهایی را که به این ساز باقی سمندر باز هم به اتن آغاز می نمایند، یا مشت احمق دانست که بعد از اینهمه افشاء گری هنوز فرق کاه و یونجه را ندانسته هر دو را همزمان قورت می دهند و یا این که آنها نیز از هم قماشان باقی سمندر بوده و سر در آخور امپریالیزم دارند.

سوال دوم آن است که باقی ها و مربیانش که یک بار با ساختن خیانت خانه "شوربای دموکراسی" بخش های وسیعی از جنبش دموکراتیک نوین را بعد از تغییر محتوای آنها به دامن اپریالیزم انداختند تا خود به نام و نانی

برسند، این بار از به وجود آوردن چنین انجمن هائی چه هدفی را دنبال می نمایند. امیدوارم در این بین کسی آنقدر احمق نباشد که بگوید آنها قصد خدمت به فرهنگ و هنر مردم ما را دارند، زیرا چنین تصویری چشم خود را مقابل تجارت قبلی آنها بستن است. این باند وطنفروش از اسپنتا تا باقی و از رسول رحیم تا کوشانی به تنها چیزی که نمی اندیشند، خدمت به مردم است آنها در گذشته ثابت کرده اند که به منظور مقابله با مردم در کنار دشمنان آنها قرار گرفته اند.

سومین تذکر قبل از آغاز، پاسخ به سؤال آن عده از دوستان بی خبر و تا حدود غیبی است که همیشه می پرسیدند: قاضی از این افشاء گری چه هدف داری و چه دست آوردی می توانی داشته باشی؟

امیدوارم اکنون این احمق های سیاسی فرصت داشته باشند تا با "مغز" سری به گفتمان زده و ببینند که در آنجا چه می گذرد. اگر از موجودیت عده ای معدودی که روی دلایل خاصی برای آنها قلم می زنند بگذریم، با یک نظر اجمالی متوجه خواهید شد که با این کار توانسته ام تمام خاینان را که تا دیروز حاضر نبودند اسم شان در کنار اسم مثلاً مداح تره کی قرار گیرد، به منظور جواب دادن به قاضی، خانه شهر نو و ادارشان ساخته تا حق نمک را ادا نموده برای آن مرکز جاسوسی مطلب بفرستند. این بزرگترین دستاوردم می تواند باشد که هرچه خاین است از زیر لحاف بیرون نموده و به همه کس آنها را معرفی و همه را در یک لاشخورخانه جمع نموده ام.

نکته چهارم که امید وارم از سانسور ویراستاران پورتال همان طوری که است بگذرد، سخن کوتاهی است با "ریاکار خپ گیر". شنیده ام که در این روز ها این جرثومه کثافت که از لو دادن میوندوال زندگی سیاسی اش آغاز یافته و با تقدیس "نابغه شرق" ادامه یافته در یکی دو جای، بی حیائی را از حد گذرانیده و گفته است که مثلاً من به فلان سایت به خاطر موجودیت نوشته های "قاضی" نمی روم. هر چند من برای آورنده این پیام عکس این ادعای آن انسان فاقد شرافت را ثابت ساختم، مگر لازم می دانم به خودش نیز گوشزد نمایم، که از تخریب و پشت سرگویی دست بردارد ورنه من کسی هستم که اگر یک بار دهن باز کردم، باز مراعات هیچ کسی را نکرده برای تمام باشندگان کانادا و مردم جهان، به علاوه آن که سوانح خود این خاین را از دوران کودکی باز خواهم گفت، نقش خاندانی آنها را در سرکوب مردم کوهدامن و اعتصاب شکنی های پدرش را نیز به میدان خواهم ریخت. این آخرین اخطار است بار دیگر جواب در عقب سرم جف زدن را با افشاء گری های علنی خواهم داد. تا دیده شود که دال می پرد یا چپاتی.

و اما به ادامه صحبت گذشته و نقش "شوربای دموکراسی":

نوشتیم که در آستانه ایجاد "شوربای دموکراسی" هر دو دشمن مردم افغانستان یعنی هم خلق و پرچم و هم اخوان، در عمل آنچنان رسوا شده بودند که نه تنها کمترین جایگاهی بین مردم افغانستان نداشتند بلکه به واقعیت امر آماج حملات و محراق نفرت مردم افغانستان و انسانهای شرافت مند در چهار گوشه جهان قرار گرفته بودند و تمام مردم افغانستان از بقایای شعله جاوید انتظار آن را داشتند تا در چنان موقعیت حساسی، پا پیش نموده ضمن راهکشائی کشتی در خون نشسته افغانستان را از تالاب خون بیرون بیاورند.

مگر مغز های متفکر و پشت پرده "شوربای دموکراسی" که منتظر چنین روزی بودند به نوکران رخنه کرده شان در صفوف بقایای شعله جاوید دستور دادند که از موقعیت استقاده نموده، عطش مردم را به یک جریان فکری سالم و سازنده با ارائه دموکراسی امریکائی فرو بنشانند. یا به عبارت دیگر به عوض آن که مردم را در مسیر شناخت دوست از دشمن، درست از نادرست، ترقی از ارتجاع، آزادی از بردگی و ... رهنمودن شوند، بکوشند تا جنبش را

در بیراهه وابستگی، انقیاد و مزدوری امریکا و شرکاء غرق نمایند. و این درست همان کاری بود که "شوربای دموکراسی" در جریان حیات ننگین و نکبت بارش آن را انجام داد.

آنها در همان اولین اعلامیه که تولد نامیمون شان را ابراز داشتند به تاسی و در همسویی با جاسوس شناخته شده امپریالیزم انگلیس یعنی "صبغت الله مجددی"، که برای رسیدن به منافع شخصی تمام جنایتکاران را عفو نموده بود، به علاوه تأیید تلویحی آن عفو، شعار تسامح با آنها را نیز برافراشته از آن تاریخ به بعد، کمترین تماسی با جنایاتی که از طرف آنها در حق مردم ما صورت گرفته بود، گرفته نشد.

میهن فروشان "شوربای دموکراسی" اعم از رهبران اتحادیه عمومی، جناح های مختلف فزا، رهبران هجاما و متحدان پشت پرده آنها که در واقع رهبران اصلی همانها بودند؛ بسیار آگاهانه و به گفته زنده یاد "رهبر" با مالیدن طشتی از قیر بر روی شان، به عوض افشای سیاست های خلق و پرچم و افشای سیاست های اخوان این دو دشمن تمام فصول مردم ما، شروع کردند به نوشتن مقالات انتزاعی، مجرد و به دور از واقعیت های خونین افغانستان. از زیمبابویه گرفته تا ساحل عاج و از مریخ گرفته تا مشتری را می توانستی در "فریاد امپریالیزم" بیابی، مگر از واقعیت های موجود در افغانستان، نقش نیروهای امپریالیستی در ایجاد و تداوم خونین آن وضع کمترین خیری نبود. اگر شارلتان هائی از قماش رسول و اسپننا به صورت تلویحی به انتقاد از مارکسیزم لنینیزم دست زدند احمق هائی مانند باقی سمندر، لگام را از دهن برداشته شروع کردند به هر آنچه "ایزم" است سر دشمنی و خصومت داشتن.

این نه اتهام است و نه هم کسی می تواند آن را منکر شود، هرگاه لازم افتد حاضرم برای اثبات تمام ادعا هایم بخش های لازم از "فریاد امپریالیزم" را "سکن" نموده به سایت ها بفرستم تا دیده شود که نه اینجا پای دشمنی شخصی احمد و محمود در میان است و نه هم "شوربای دموکراسی" چیزی داشته که بشود بر وی افتخار نمود. نتیجه این سیاست ریاکارانه و خاینانه "شوربای دموکراسی" در این میان چه بود:

در قدم اول آنها توانستند با این اعمال خود حساسیت منطقی و معقولی را که علیه نیروهای خلق و پرچم در بین روشنفکران به خصوص طیف برخاسته از جنبش دموکراتیک نوین وجود داشت، به بی توجهی، لا مبالاتی گری و حتا لاس زدن و تماس گیری شخصی و سازمانی با آنها تغییر داده به مرور زمان زمینه و امکان ایجاد احزاب خاین و وطنفروشی از قماش "حزب آزادگان" را فراهم نمایند.

نتیجه دومی که از این خدمت صادقانه به امپریالیزم گرفتند، تغییر وجدان برخی از اعضای جنبش دموکراتیک نوین که در ضدیت با امپریالیزم شکل گرفته و آن را بخشی از وجود و شخصیت خود می دانستند، به بیطرفی و جانبداری از امپریالیزم در کل بود. آنها با این عمل عده ای از جوانانی را به دامن امپریالیزم امریکا و شرکای جنایتکارش انداختند، که اگر در دهه ۷۰ و ۸۰ این امکان وجود می داشت تا آینده را برای آنها نشان داد، با اطمینان می توانم بنویسم بودند در بین آنها عناصر شریفی که همان لحظه به حیات خود خاتمه می دادند تا به چنان ننگی آلوده نگردند.

آنها با خدمت صادقانه به امپریالیزم از طریق کار ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی دوامدار، قادر شدند حین حمله غارتگرانه و وحشیانه امپریالیزم بر افغانستان بیشترین بخش از بقایای آحاد جنبش دموکراتیک نوین را از سنگر مقاومت و مبارزه علیه امپریالیزم اشغالگر دور نموده با طرح های علنی "انتخاب بد از بد تر" و "نشخوار" امپریالیزم از ارتجاع بهتر است"، در عمل آنها را به تفاله های امپریالیزم مبدل بسازند. تفاله هائی که به فرض نیت نیک داشتن هم نمی توانند غیر از آن باشند که هستند زیرا با هزار و یک امکان مادی "چوکی- از وزارت و معینی گرفته تا وکالت و ولایت-؛ انجو بازی ها و پول سرشار حاصل از آن" نمی توانند خود را از آن بند ها برهانند.

همین اکنون وقتی به گذشته برخی از افراد نظر می اندازم و می بینم که آنها در زمانش چگونه صادقانه برای وطن مبارزه می نمودند و امروز آنها را از نظر می گذرانم و می بینم که چگونه حقارت تاریخی را قبول نموده به مثابه یک سگ درگاه امپریالیزم، در خدمت نیروهای اشغالگر قرار گرفته اند، چیزی برایم باقی نمی ماند به غیر از آن که ننگ و نفرین خود و تاریخ کشور را نثار بینان گذاران "شوربای دموکراسی" نمایم.

آقای سمندر!

امیدوارم این قدر عقل و نکاوت داشته باشی تا بدانی که نفرت من از رسول ، اسپنتا، دادفر و همقطاران آنها در "شوربای دموکراسی" به علاوه آن که داد خواهی در کل علیه یک نهاد خیانت است، به صورت خاص به خاطر آن افرادی نیز می باشد که قربانی این کلاشان گردیدند. اگر نمی نویسم به خاطر تو نیز است، امیدوارم معذرتم را بپذیری. زیرا تا زمانی که از نقش خودت در لو دادن رفقای اخگر و افشای آدرس زنده یاد کلکانی توضیح نداده ای، نمی توانم تو را در ردیف فریب خوردگان بدانم، بلکه به خود حق می دهم تا تو را همچنان در جمع خائنان و وطن فروشان به شمار بیاورم.

اما این حقیقت را نمی توانم تذکر ندهم که نفرت من از "شوربای دموکراسی" به خاطر و به تناسب علاقه ای بوده و است که به فرزندان صادق و جانباز این وطن داشته و دارم و تا زنده هستم این نفرت را علیه آنها در هر کجایی که باشند حفظ نموده دامن می زنم. حال می خواهد این علم مورد تأیید کسی قرار بگیرد و یا مانند "ریاکار خپ گیر" به مانند یک سگ ترسو از عقب حمله نماید. از هیچ کدام آن مرا باکی نیست.

باقی دارد